



گمشده

مجنون

زندگی نامہ سردار شہید محمد رضا کارور

مریم عباسی جعفری



## فهرست

|         |                                                            |
|---------|------------------------------------------------------------|
| ۱۱      | تقدیرنامه                                                  |
| ۱۳      | تقدیم نامه                                                 |
| ۱۵      | مقدمه                                                      |
| ۱۷..... | فصل اول، از کوچه پس کوچه های درده تا قیام خونین دشت ورامین |
| ۱۹      | • شروع یک زندگی                                            |
| ۲۵      | • تولد                                                     |
| ۳۳      | • کودکی                                                    |
| ۳۶      | • کوچه باغ های کودکی                                       |
| ۳۸      | • تربیت به سبک ابوالقاسم                                   |
| ۴۰      | • مهاجرت به ورامین                                         |
| ۴۲      | • آشنایی با آیت الله خمینی                                 |
| ۴۴      | • مدرسه                                                    |
| ۴۶      | • نظر کرده                                                 |
| ۵۱      | • نوجوانی                                                  |
| ۵۷      | • اوقات فراغت                                              |
| ۷۰      | • جوانی، مهاجرت به تهران                                   |

## فصل دوم، نفس‌های آخر زمستان..... ۷۵

- سرباز قراری ..... ۸۳
- نظاهرات هفده شهریور ..... ۸۸
- نظاهرات سیزده آبان ..... ۱۰۰
- روزهای آخر حکومت شاه ..... ۱۰۱
- ماه‌های نخست جمهوری اسلامی ..... ۱۰۶

## فصل سوم، غوغایی در دل ..... ۱۰۹

- مسجد باتوق محمدرضا می‌شود ..... ۱۱۵
- ورود به سپاه ..... ۱۱۹
- آموزشی پادگان امام حسین (ع) ..... ۱۲۹

## فصل چهارم، شروع جنگ تحمیلی ..... ۱۲۷

- باگشت به خانه ..... ۱۲۹
- اولین اعزام به جبهه ..... ۱۳۴
- زندگی در سربل ذهاب... ..... ۱۴۰
- به محمدرضایش می‌بالید ..... ۱۵۰
- حفاظت از بیت امام ..... ۱۵۹

## فصل پنجم، خواستگاری ..... ۱۶۵

- پیوستن دوباره به جبهه ..... ۱۸۰
- پادگان ابوذر ..... ۱۸۱
- دوباره به حفاظت بیت بر می‌گردد ..... ۱۹۲
- شروع یک زندگی عاشقانه ..... ۱۹۶
- عملیات فتح‌المبین، بهار ۱۳۶۱ ..... ۲۲۵
- اولین عید زندگی ..... ۲۳۵
- اولین مسافرت با منصوره ..... ۲۴۷
- اعزام به لبنان، مدافع حرم عشق ..... ۲۵۹
- تولد سیمانه ..... ۲۶۸
- عملیات زین‌العابدین (ع)، آبان ۱۳۶۱ ..... ۲۷۶

## فصل پنجم، زندگی با گردان مقدار..... ۲۸۳

- عملیات والفجر مقدماتی، زمستان ۱۳۶۱ ..... ۲۸۳
- استقرار موقت در چاله ..... ۲۸۶
- عملیات والفجر یک، فروردین ۱۳۶۱ ..... ۳۰۴
- برگشت به دوکوهه ..... ۳۰۷
- راننده کمکی ..... ۳۰۸
- زندگی در پادگان الله اکبر ..... ۳۲۲
- رنگ خدا - ..... ۳۵۳

## فصل ششم، زندگی با گردان مالک..... ۳۵۹

- قلاجه ..... ۳۵۹
- اردوگاه قلاجه ..... ۳۶۳
- محرم در قلاجه ..... ۳۸۵
- جوانرود، شاخ شمیران ..... ۳۸۸
- با مالک تا قلعه ۱۹۰۴ کانی مانگا - ..... ۴۰۵
- عملیات والفجر چهار، پاییز ۱۳۶۲ ..... ۴۰۶
- با مالک تا قلعه ۱۹۰۴ کانی مانگا ..... ۴۲۱
- زندگی در اسلام آباد غرب ..... ۴۲۷

## فصل پنجم، عملیات خیبر، اسفند ۱۳۶۲..... ۴۴۱

- شناسایی ..... ۴۴۸
- بر سر دوراهی تدارک عملیات خیبر و بیماری سمانه ..... ۴۶۲
- چشم‌های منتظر مادر ..... ۴۶۷
- خنده و شوخی در دوکوهه قبل از عملیات خیبر ..... ۴۷۱
- در تدارک عملیات خیبر ..... ۴۸۰
- چشم انتظار محمدرضا ..... ۴۸۲
- آخرین خدا حافظی ..... ۴۸۳
- ۵ - ..... ۴۹۵
- جزیره مجنون ..... ۴۹۸
- شروع عملیات ..... ۵۰۹
- دیدار محبوب در جزیره مجنون ..... ۵۱۴
- بیمارستان اهواز - ..... ۵۲۲
- بعد از شهادت رضا ..... ۵۲۵
- شوش، شهر دانیال نبی (مجنون‌ترین لیلی) ..... ۵۳۲
- تشنه دیدار ..... ۵۴۱

## عکس‌ها..... ۵۴۵

## مقدمه

هر شهیدی داستان زندگی‌اش جذاب و رنگارنگ است که مخاطب را دعوت به تماشای نقش‌های رنگارنگ قصه زندگی‌اش می‌کند. این روایت از زندگی شهید، دعوتی است برای لحظه‌هایی حضور در جمع باصفا و دوست داشتنی برویچه‌های گردان ۸ سپاه، همراه با سرگذشت نامه فرمانده دلاورش.

شهید محمدرضا کارور یکی از فرماندهان کم سن و سال گردان مالک اشتر لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ است؛ فرمانده‌ای که به جرأت می‌توان گفت زندگی درخشانش مغفول مانده است.

جوانی که خودسازی و ولایت‌مداری، از ویژگی‌های این شخصیت آشناست. شجاعت اولین صفت بارز او بود که دیگران را به حیرت می‌انداخت. آوردن تجهیزات نظامی از خط عراقی‌ها در روزهایی که دسترسی به تجهیزات برای نیروهای ایرانی محدود بود؛ یکی از نمونه‌های این شجاعت کم‌نظیر است. به تدریج سختی‌های جبهه روحش را صیقل داد و از او فرمانده باتجربه‌ای ساخت که توانست چندین روز، خط گردان مالک را زیر آتش بی‌سابقه عملیات‌ها نگه دارد. توکلش قوی بود و در تمام روزهای سخت جنگ، یاد گرفت که کسی جز خدا برایش مهم نباشد. این اخلاص و تقوا بود که به او جسارت می‌داد. محمدرضا ابعاد دیگر زندگی‌اش را هم با همین شیوه گذراند. محبت به خانواده و دوستان و صلّه رحم و خوش خلقی و ابعاد دیگر زندگی خانوادگی‌اش همه گویای این حقیقت است.